

آقای صداقت!
اگر جای شما بودم...



● کاظم سادات اشکوری

انتشارات
به نگار





سادات اشکوری، کاظم، ۱۳۱۸ -
آقای صداقت! اگر جای شما بودم... / کاظم سادات اشکوری،
تهران: بهنگار، ۱۳۹۱.
۱۰۲ ص.
۹۷۸-۹۶۴-۶۳۳۲-۷۸-۲
طنز فارسی - قرن ۱۴
به پندوی دیگره: ۱۳۹۰ / ۴۳۱۷ الف / ۷۸-۷۸ PIRA
رده پندوی دیویی: ۷/۶۲۸۸
شناسنامه کتابشناسی ملی: ۳۶۲۰۳۴۷

آقای صداقت! اگر جای شما بودم... کاظم سادات اشکوری

طراح جلد: بهراد جوانبخت | عکاس: کیوان بهیمانی

گروه تولید به نگار: معصومه ارمغان | دلناز سالار بهزادی | سامان فرزانه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه پرداز اندیشه

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۶۲۰۰ تومان

چاپ اول: ۱۳۹۱

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۳۳۲-۷۸-۲

نشانی: یوسف آباد، خیابان دوم، پلاک ۲۱، طبقه ۵، واحد ۲۳ | تلفن: ۸۸۹۹۴۸۰۰-۱

info@behnegar-pub.com

حق چاپ و انتشار محفوظ و متعلق به انتشارات به نگار است.

این اثر تحت پوشش قانون حمایت حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان قرار دارد.

۷	یادداشت
۱۱	۱. آقای صداقت! تصدیق بفرمایید که تصحیح متن کار هر کس نیست!
۱۷	۲. آقای صداقت! می‌خواهم با شما کمی حرف بزنم
۲۳	۳. آقای صداقت! می‌خواهم یک گزارش حذفی بنویسم
۳۳	۴. آقای صداقت! امیدوارم به تریج قبای شما برخورد
۴۵	۵. آقای صداقت! اسفند پارسی «چه خبر؟
۶۳	۶. آقای صداقت! با من در گفت‌وگو به غذا علاقه دارید یا نه؟
۶۱	۷. آقای صداقت! ملاحظه می‌فرمایید، سرانجام دست‌وپای نگارنده را توی پوست گردو گذاشتند!
۶۵	۸. آقای صداقت! آیا مناعه نامتان را می‌دانید؟
۷۱	۹. آقای صداقت! اگر جای شما بودم...
۷۵	۱۰. آقای صداقت! از «فسیل» چه می‌دانید؟
۸۱	۱۱. آقای صداقت! انگار حضرات دیواری کرده‌تر از دیوار می‌اندانده‌اند!
۸۷	۱۲. آقای صداقت! به‌نظر شما نقد همان پنبه‌زنی است؟
	پیوست
۹۵	عالمی دیگر باید ساخت...
۱۰۱	کتاب‌شناسی کاظم سادات‌اشکوری

یادداشت

آنچه در این دفتر می‌خوانید، گمان من، آمیزه‌ای است از جدّ و هزل. البته شما مختارید که آن را طنز هم بنامید یا حرف‌های صدتا یک‌غاز. بله، این غاز را هم باید با «غین» نوشت!

حالا که صحبت از نوشتن شد نمی‌توانم بگویم «طنز» را چگونه باید نوشت و «هزل» را چگونه. شاید در این دفتر، مواردی به طنز نزدیک شده‌ام و در مواردی از آن فاصله گرفته‌ام. و همین طور اگر من نویسم آنچه می‌خوانید آمیزه‌ای است از جدّ و هزل، معنایش این نیست که کسی حق ندارد آن را چیز دیگری بنامد. آن‌کس که با دقت می‌خواند و با تأمل، حق دارد اظهار نظر کند و هر نامی را که مناسب می‌داند و تشخیص می‌دهد بر آن بگذارد.

می‌خواهم به نکته‌ای که ذهنم را مشغول کرده است و هم در این دفتر به آن پرداخته‌ام، اشاره کنم. اگر سخنی را، برای مثال، بزرگمردی گفته باشد به هنگام نقل قول از او نام می‌بریم و اگر کوچکمردی گفته باشد مختاریم بی‌ذکر نام او نقل کنیم و حتی وانمود کنیم که از مغز ما تراوش کرده است!

اینکه می‌گویند «به قول معروف» نه به آن معنی است که آدم معروف و مشهوری سخنی به زبان آورده تا ما آن را با تبختر نقل کنیم. شخص شاخص شاخصی در محفلی، برای اینکه خود را قاطی فضلا بکند، گفت: «همان‌طور که کاترینا می‌گوید...» جماعت خنده سر دادند و یکی از آن میان گفت: «شاید منظور جنابعالی پروفیسور اسکاچ است؟» شخص شاخص شاخص گفت: «بله، درست می‌فرمایید، گاهی حافظه یاری نمی‌کند، چه کنیم؟»

خانم باغی محترم! مطمئن باشید کسر شأن آدمی نیست که بگوید از قربانعلی جوی سرخ میانکوه شنیدم که می‌گفت: «در فصل پاییز کوه بسیار غم‌انگیز است.» جملاتی که این سخن از تی. اس. الیوت، اوکتاویو پاز یا رولان بارت باشد تا آدمی آن را بگوید گوینده به زبان بیاورد.

به‌هر حال، در این دفتر هم از جملاتی باب طبع خودتان یافتید و خواستید آن را نقل کنید، لطفاً با ذکر نام نویسنده نقل کنید، مطمئن باشید که این کار چیزی از شما کم نمی‌کند بلکه بر اعتبارتان می‌افزاید.

باری، نخستین مطلب این دفتر در سال ۱۳۶۷ زیر عنوان «در جست‌وجوی یک کتاب نایاب»، با امضای «قهرمان لب‌گود»، چاپ شده است. (دنیای سخن، ش ۲۵، ص ۱۰۴ - ۱۰۵، اسفند ۱۳۶۷) که پس از مطالعه مجدد آن به این نتیجه رسیدم که بهتر است پس از تغییر عنوان آن را در این دفتر بیاورم؛ و آن‌را به طلب «آقای صداقت! به‌نظر شما نقد همان پنبه‌زنی است؟» در سال ۱۳۸۹ نوشته شده است.

من آدمی نیستم که بنشینم و دم به ساعت شعر و نثر صادر کنم. هر وقت که

هوای نوشتن به سرم می‌زند، قلم بر کاغذ می‌گذارم و حاصل آن گاهی شعر از کار درمی‌آید و گاهی نثر. اهل پرچانگی و پرحرفی و پرگویی و ... هم نیستم؛ از این رو نوشته‌هایم گاهی، به سبب موجز بودن و سر بسته سخن گفتن، نامفهوم می‌نماید یا از آن برداشت غلط می‌کنند. چه کنم که نمی‌توانم، مثل بسیاری از اهل قلم، به حاشیه پردازم به گونه‌ای که با سوء برداشت خوانندگان مواجه نشوم. ...

وقتی برخی گلایه‌ها را قلمی می‌کنم، پشیمان می‌شوم. اما این بار پشیمان نیستم. حرف‌ها را بر دلم تلمبار شده بود که می‌خواستم آن‌ها را به زبان بیاورم و اکنون که به زبان آورده‌ام احساس می‌کنم که بارم کمی سبک شده است.

کاظم سادات اشکوری